**اصول: استصحاب، جلسه 1: شنبه 27/06/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

«**اشْرَحْ لي صَدْري )(25) وَ يَسِّرْ لي أَمْري (26) وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِساني (27) يَفْقَهُوا قَوْلي**»

ان شاء الله دوستان در ایام گذشته که در خدمتشان نبودیم به سلامت و شادکامی بوده باشند. ما از امروز بحث استصحاب را ادامه می‌دهیم. بحث استصحاب کلی را می‌خواهیم دنبال کنیم. استصحاب کلی را معمولاً سه قسم می‌کنند. می‌گویند گاهی اوقات استصحاب این کلی که ما می‌خواهیم استصحاب کنیم تعیّن دارد در یک فرد و مشخص است چه فردی هست. می‌خواهیم استصحاب کنیم می‌شود کلی قسم اوّل. گاهی اوقات نه آن تعیّن ندارد. مردّد بین معلوم الوفاء و معلوم الارتفاع هست که استصحاب کلی قسم ثانی هست. یک استصحاب کلی قسم ثالث هم هست که آن فردی که یقین به حدوثش داریم آن فرد رفته، یک فرد دیگری ممکن است هنگام زوال آن فرد ایجاد شده باشد، یا اصلاً در همان هنگامی که فرد اوّل موجود بوده فرد دیگر هم موجود بوده، ولی ما یقین به حدوثش نداریم. این هم. این دو قسم مربوط به استصحاب کلی قسم ثالث هست.

اینجا یک سری اشکالاتی در مورد استصحاب کلی قسم ثانی، اشکالاتی در مورد استصحاب کلی قسم ثالث انجام شده که ما حالا بعداً به تفصیل به آنها خواهیم پرداخت.

در مورد استصحاب کلی قسم ثانی یک اشکال معروفی هست که ما اینجا شک در بقاء نداریم به دلیل این‌که خب فرد مردد، آن فردی که کلی با آن محقق شده مردد هست بین معلوم البقاء و معلوم الارتفاع، نسبت به هیچ یک از دو تا فردها ما شک نداریم. خب اینجا معمولاً جواب می‌دهند که این خلط بین فرد و کلی است، ما نسبت به فرد شک نداریم، ولی نسبت به کلی شک داریم و کلی غیر از فرد است. به تناسب این بحث مناسب هست اصلاً تحلیلی بشود در مورد این‌که فرد بودن و کلی تفاوت‌هایشان چی هست و چه شکلی هست. آیا رابطۀ بین فرد و کلی چه مدلی هست، این بحثی هست که حالا ما امروز به آن هم خواهیم پرداخت. علاوه بر این یک نکته‌ای را حاج آقا اشاره می‌فرمودند که ما استصحاب کلی قسم ثانی منحصر در این قسمی که فردی را که یقین به ثبوتش و حدوثش داریم مردد بین معلوم البقاء و معلوم الزوال هست منحصر به این قسم نیست، دو قسم دیگر هم می‌شود برش تصویر کرد که در هر دو شک تصویر می‌شود. مردد بین معلوم البقاء و محتمل الزوال. این یک قسم.

یک قسم دیگر مردد بین معلوم الزوال و محتمل البقاء و الزوال است. که در این دو قسم به دلیل احتمال بقاء و زوالش ما شک در بقاء هم داریم. حالا ممکن است اشکال را به گونۀ دیگری تصویر بکنیم. این هست که ما در مورد شک علی کل تقدیرٍ نداریم مثلاً. بگوییم ما به علی کلّ تقدیرٍ در استصحاب شک داشته باشیم، شک علی تقدیرٍ به درد نمی‌خورد، بنابراین باز هم پاسخش همان پاسخی می‌شود که اینجا بین فرد و کلی خلط شده، ما استصحاب در فرد نمی‌خواهیم جاری کنیم که این مشکلات باشد، استصحاب در کلی می‌خواهیم جاری بکنیم.

حالا عکس استصحاب در کلی را مرحوم آقای صدر می‌فرمایند یک سری اشکالاتی کل استصحاب در کلی دارد. این دو، در دو مقام این اشکال را طرح می‌کنند. یک مقام اشکالی است که در خصوص استصحاب در موضوعات هست. معذرت می‌خواهم در مطلق است. البته ایشان اختصاص می‌دهند این را به استصحاب در موضوعات، ولی اشکال اختصاصی نیست. اشکال در مطلق، استصحاب کلی هست. یک اشکال دیگری در استصحاب احکام هست. اشکال عام که مرحوم آقای صدر آن را در موضوعات پیاده کرده آن این است، حالا ما در موضوعات اشکال را طرح می‌کنیم. می‌گوییم این‌که مثلاً ما نمی‌دانیم که زید تحقق داشته، ما یقین داریم زید تحقق دارد، در همان استصحاب کلی قسم اوّل به اصطلاح آخوند ما اشکال را تطبیق بدهیم، زید قبلاً موجود بوده، ما یک موقع استصحاب می‌کنیم بقای زید را، یک موقعی استصحاب می‌کنیم بقای کلی انسان را. که بحث این هست که استصحاب، استصحاب مفهوم کلی شما می‌خواهید بکنید یا استصحاب مصداق کلی. یعنی کلی که در خارج تحقق دارد. اگر استصحاب مفهوم کلی، مفهوم موضوع اثر نیست. استصحاب مصداق کلی می‌خواهید بکنید یعنی مفهوم خارجی و استصحاب کلی بما هو موجودٌ فی الخارج می‌خواهید بکنید کلی بما هو کلی در خارج موجود نیست، آن که در خارج موجود هست مصادیق کلی هست. این اصل اشکالی که طرح شده بود. خب این اشکال را پاسخی که داده شده این هست که نه، حالا من چکیدۀ پاسخ را می‌گویم، وارد بعضی از ریزه‌کاری‌های پاسخ نمی‌شوم. چکیدۀ پاسخ این است که نه کلی در خارج وجود دارد، به عدد افراد انسان در خارج انسان وجود دارد. بنابراین ما هر انسانی که در خارج هست علاوه بر این‌که یک جزئی هست فردی از انسان هم هست یک انسانی در او تحقق دارد به تعبیر آقایان رابطۀ کلی با مصادیقش رابطۀ آباء و ابناء هست، یعنی رابطۀ مصادیق کلی با مصادیق جزئی اینجوری تعبیر می‌کنند، رابطۀ آباء و ابناء هست و در ضمن هر انسانی ما به عدد افراد انسان، انسان در خارج داریم، در خارج تحقق دارد. حالا تحلیلی که حقیقت این انسان چی است؟ این شاید یک مقداری بعداً در موردش صحبت بکنیم. آقای صدر بعداً یک صحبت‌هایی دارند که حالا بعداً اشاره خواهم کرد. ولی فعلاً به همین مقدار اکتفاء می‌کنم که تحلیل‌هایی آقای صدر دارد که نیازی نمی‌بینم این تحلیل را اینجا طرح کنم. فقط یک نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم آن نکته این است، موضوع آثار شرعیه گاهی اوقات کلی بما هو موجودٌ، به وجود ساری کلی به تعبیر آقایان. یک موقعی صرف الوجود است. اگر وجود ساری. در مورد وجود ساری خب خیلی شاید این اشکالی که مطرح می‌شود کرد این اشکال خیلی اشکال قوی‌ای نیست. خب ما می‌دانیم که به عدد افراد انسان در خارج انسان وجود دارد. و انسان خارجیت دارد و صرفاً یک مفهوم ذهنی نیست. حالا چه بتوانیم تحلیلش بکنیم چه نتوانیم تحلیلش کنیم وجداناً ما می‌دانیم که در خارج انسان تحقق دارد. خیلی اشکال قوی‌ای نیست. اشکال را بیشتر باید در جایی قرار داد که صرف الوجود موضوع باشد. صرف الوجود یعنی در مقابل عدم محض. همین‌که این کلی تحقق دارد. خب بحث سر این هست که کلی در جایی که به نحو صرف الوجود موضوع اثر هست اینجا کدام یک از افراد موضوع این صرف الوجود هستند؟ آیا صرف الوجود یک مفهوم ذهنی نیست که ذهن ساخته و در خارج تحقق ندارد؟ چون آن که در خارج هست متکثرات هست. در مقابل این متکثرات چیز دیگری به نام صرف الوجود وجود ندارد. پس بنابراین بحث صرف الوجود یک بحث مشکل‌تری است. خارج ظرف تعیّن است. اگر صرف الوجود موضوع حکم باشد متعیّنات باید موضوع حکم باشد، در حالی که جایی صرف الوجود متعیّن نیست. خب این اشکالی هست که ممکن است مطرح بشود.

و این نکته را هم عرض بکنم که حالا ممکن است این اشکال را اینجور جواب بدهید که صرف الوجود قبل از وجود تعیّن ندارد، ولی بعد از وجود تعیّن دارد. این‌که شما می‌گویید خارج ظرف تعین است باعث نمی‌شود که صرف الوجود موضوع حکم نباشد. صرف الوجود موضوع حکم است و موضوع حکم که شد، چون بعد از وجود تحقق دارد و همین مقدار کافی هست برای این‌که حکم به آن تعلق بگیرد. ممکن است شخصی این را جواب بدهد از این اشکال بگوید که به این کلام پاسخ بدهد که احکام به موضوعات بما هو، تعلق به موضوعات در جایی هست که، احکام به موضوعات که تعلق می‌گیرند، موضوع بما هو مفهوم ذهنی متعلّق احکام قرار می‌گیرد، یعنی موضوع احکام قرار می‌گیرد، و این شکلی نیست که در وجود خارجی موضوع باعث بشود احکام به او تعلق می‌گیرد. حکم یک اعتبار هست و اعتبار تعلّق می‌گیرد به موضوع بما هو موجودٌ فی الذهن، بوجود الذهنی اشیاء. البته وجود ذهنی بما هو حاکٍ عن الخارج. احکام به آنها تعلق می‌گیرد، بنابراین این پاسخ کافی نیست برای حل مشکل. خب اینجا ما ممکن است اینجوری بگوییم، این اشکالی که مطرح شده خلط بین جعل و مجعول هست. جعل احکام به موضوع تعلق می‌گیرد، ولی مجعول احکام، مرحلۀ مجعول به وجود ذهنی تعلق می‌گیرد. ما یک مرحلۀ جعل داریم، یک مرحلۀ مجعول داریم. مثلاً اگر می‌گوییم الانسان ان استطاع، حالا المستطیع وجب علیه الحج. المستطیع یا الانسان اذا استطاع وجب علیه الحج. قبل از این‌که مستطیع تحقق خارجی پیدا کند و انسان مستطیع بشود این حکم جعل شده، ولی فعلیت حکم یا به تعبیر مرحوم نائینی مرحلۀ مجعول حکم بعد از تحقق خارجی موضوع تحقق پیدا می‌کند. بنابراین ما در مرحلۀ مجعول حکم تعلق می‌گیرد به موضوع بوجوده الخارجی. خب این را ممکن است شخصی بگوید.

حالا در پاسخ ممکن است کسی باز بگوید که نه، مرحلۀ مجعول یک مرحلۀ وهمی هست و خیالی هست بین یک مرحلۀ حقیقی به نام مجعول نداریم. آن چیزی که هست جعل هست و مجعول تنها یک توهم انسان هست. که مرحوم آقای صدر اینجوری قائل هستند. ما در پاسخ حالا، پاسخ این مطلب این را عرض بکنیم که نه مرحلۀ مجعول، مرحلۀ حقیقی هست. و حقیقتش هم به وجود خارجی موضوع هست. ولی عنوان انتزاعی هست. اینجا خلط شده بین عناوین حقیقی و عناوین انتزاعی. هر دوی این عناوین ظرف تحققش خارج هست ولی این ظرف تحققش که خارج هست یک عنوان انتزاعی داریم یک عنوان غیر انتزاعی داریم. حالا اسمش را بگذاریم حقیقی. و الا هر دویش واقعی هستند در عالم واقعیت تحقق دارند. حالا اینها را توضیحاتش را قبلاً دادم، شاید در بحث‌های آینده یک مقداری بیشتری در این مورد توضیح بدهم که در مرحلۀ مجعول حکم تعلق می‌گیرد به موضوع بما هو موجودٌ فی الخارج، نه بما هو مفهوم ذهنی. و به مفهوم در ذهنی موضوع فعلیت حکم متوقف نیست. فعلیت حکم مربوط به وجود خارجی موضوع هست، نه وجود ذهنی و مفهوم ذهنی موجود. حالا توضیحات اینها را بعداً خواهیم داد. علی ای تقدیر در کل بحث‌هایی که در آینده خواهیم داشت بین این دو قسم باید تفکیک کرد. این‌که موضوع حکم وجود ساری کلی است یا موضوع حکم صرف الوجود موضوع است. صرف الوجود کلی است. این دو تا در جای جای این بحث تأثیر دارد. مرحوم آقای حاج شیخ در بحث استصحاب کلی خیلی روی این تأکید دارد و در جریان و عدم جریان استصحاب در اقسام مختلف به این مطلب تذکر داده و تفصیل داده، هم این را در کلام هم درر خواندیم، ملاحظه بفرمایید، هم در اصول فقه آقای اراکی که حالا چقدر برگرفته از کلام آقای حاج شیخ هست، چقدر افزوده‌های خود مرحوم آقای اراکی هست چندان روشن نیست. ولی به هر حال تفصیل بین این دو قسم در کلام مرحوم آقای حاج شیخ خیلی نمود دارد. حالا علی ای تقدیر ما چه موضوع حکم، وجود ساری حکم کلی باشد، چه موضوع حکم صرف الوجود او باشد هر دوی اینها در عالم خارج تحقق دارند و اشکال تحقق نداشتنشان، اشکال درستی نیست و بعداً یک مقداری در مورد این مطلب بیشتر توضیح هم خواهیم داد. همین مقدار فعلاً در مورد کلی کفایت می‌کند.

اما استصحاب در احکام یک مشکلۀ دیگری دارد، مشکلۀ خاصی دارد که این مشکلۀ خاص، در مورد این مشکلۀ خاص این هست که این را بر مبنای این‌که استصحاب جعل حکم مماثل است تقریب شده. آن این است که در جایی که مثلاً این در دو مورد مرحوم آقای صدر این اشکال را تطبیق داده. یکی در جایی که استصحاب جامع وجوب و استحباب را دنبال کرده. یکی استصحاب جامع بین وجوب نماز جمعه و وجوب نماز ظهر. خب در جایی که استصحاب، استصحاب جامع بین نماز جمعه و نماز. استصحاب جامع وجوب استحباب، اینجوری اشکال مطرح شده که شما این‌که می‌خواهید استصحاب کنید جامع بین وجوب و استحباب را، آن حکم مماثلی که قرار است جعل بشود به عنوان جامع بین وجوب و استحباب می‌خواهد جعل بشود؟ جامع جنس است، جنس بدون فصل معقول نیست. اگر می‌خواهد در ضمن یکی از دو فصل تحقق پیدا کند، اشکالش این است که ما به این وجوب یا استحباب به خصوصه و به آن فصلش یقین نداریم. استصحاب به مناط ابقای متیقن و اجرای حکم یقین در مرحلۀ بقاء هست. بیشتر از این‌که نمی‌توانید شما اجرا کنید. بنابراین این اشکال هست.

اما در مرحلۀ دوران امر بین استصحاب متعلّق، مردد بین نماز جمعه و نماز ظهر ایشان اینجور می‌فرماید که باز شما چی چی را می‌خواهید استصحاب کنید؟ استصحاب کنید که جامع نماز جمعه و نماز ظهر را؟ خب به این معنا که شخص مخیر باشد یا نماز جمعه بخواند یا نماز ظهر بخواند؟ خب این من که به این یقین ندارم. یقین من به یک وجود معین است. نماز جمعه اگر واجب باشد بما هو واجبٌ معیّن وجوب تعیینی دارد، نماز ظهر اگر واجب باشد وجوب تعیینی دارد. وجوب تخییری در واقع وجود ندارد. در ظرف سابق هم وجوب واقعی، مخیر نبوده. اگر نه علاوه بر این‌که. اگر می‌خواهید نه، جامع وجوب را، بدون در نظر گرفتن تعلّقش به یک شیء مشخصی استصحاب کنید. خب وجوب بدون متعلّق که معنا ندارد. وجوب باید متعلق داشته باشد، حالا متعلّق را چجوری می‌خواهید در نظر بگیرید. اگر متعلّقش را باز معیّن بخواهید در نظر بگیرید این اشکال پیش می‌آید که کدام، ما به این معینات یقین نداریم، به نحو واجب تخییری هم که بگوییم باز هم به آن هم یقین نداریم و وجوب سابق ما به این شکل نبوده. خب حالا من قبل از این‌که به این اشکال‌ها بپردازم یک نکته‌ای را می‌خواهم تذکر بدهم آن این است که شاید این‌که آن اشکال اوّل را مرحوم آقای صدر اختصاص داده بودند به استصحاب موضوع و در استصحاب حکم نخواستند پیاده کنند به دلیل این بود که، آن اشکال در همۀ افراد استصحاب حکم نمی‌آمد. این‌که حکم آیا به مفهوم تعلق می‌گیرد یا به واقعیت خارجی. اگر بگوییم به مفهوم تعلق می‌گیرد که آن موضوع حکم نیست، این در این دو مثالی که مرحوم آقای صدر زدند، بله در بعضی موارد ما می‌توانیم این مطلب را بگوییم که موضوع حکم عقل به لزوم انفصال حکم هست بوجوده الخارجی. ولی در آن جایی که متعلّق حکم مردد است حکم قطعاً به وجود خارجی تعلق نمی‌گیرد. فرق است بین جایی که موضوع را کلی در نظر بگیریم و جایی که متعلق حکم را کلی در نظر بگیریم. اگر موضوع حکم کلی باشد خب ما حکم تعلق می‌گیرد به موضوع بما هو موجود فی الخارج. اما آن وقت آن شبهه‌ها هست که آیا کلی در خارج موجود هست یا موجود نیست؟ اما جایی که حکم تعلق می‌گیرد به کلی. یعنی متعلق حکم ما مردد هست. متعلق حکم خارج نیست. خارج ظرف سقوط تکلیف هست. ببینید وقتی ما تعبیر می‌کنیم المستطیع یجب علیه الحج یک مستطیع داریم که موضوع حکم هست به اصطلاح مرحوم نایینی، و یک حج داریم که متعلق حکم هست به اصطلاح مرحوم نایینی. یک موقعی موضوع حکم کلی هست، آن همان اشکالات این‌که حکم به مفهوم ذهنی تعلق نگرفته، حکم روی خارج رفته. و آن اشکال اوّل را آنجا تطبیق می‌شود. یک موقعی هست خب موضوع متعلق حکم را در نظر می‌گیریم، متعلق حکم، حکم به وجود خارجی متعلق تعلق نمی‌گیرد. اینجور نیست که اگر متعلق در عالم خارج تحقق پیدا کند تازه حکم فعلی می‌شود. نه، خارجیت یافتن موضوع ظرف سقوط تکلیف است. یا در عالم خارج آن شیء موجود است یا معدوم است. اگر به قید وجود خارجی است متعلق حکم را ما بخواهیم بگوییم ضرورت به شرط محمول هست. اگر به ما انّه معدومٌ بگوییم اجتماع نقیضین هست. و این مشکلاتی هست که در جای خودش آقایان مطرح کردند که حکم نمی‌تواند تعلق بگیرد به خارج بما هو خارج. چون خارج یا موجود است یا معدوم است. و هیچ یک از این دو فرض نمی‌تواند. بنابراین حکم تعلق به یک شیء وقتی تعلق می‌گیرد متعلق حکم حتماً وجود ذهنی حکم هست. که مجرد از وجود عدم در نظر گرفته می‌شود.

حالا اصل این شبهه را مرحوم آقای صدر اینجوری پاسخ دادند که این اشکال دوم در صورتی جریان دارد که ما قائل به مبنای جعل مماثل باشیم. ولی اگر ما قائل به مبنای این‌که جعل مماثل نباشیم مثلاً قائل به جعل طریقیت باشیم یا جعل معذریت و منجزیت باشیم این اشکال وارد نمی‌شود. آنجا دیگر بحث جعل مماثل نیست و اشکالات نیست. حالا من به نظرم این اشکال، این مقدار بیان برای حل، یعنی نکتۀ اصلی اشکال حذف مادة الاشکال کافی نیست. چون حالا این را من در جلسۀ آینده توضیح می‌دهم، اجمالش را الآن عرض می‌کنم، تفصیلش باشد در جلسۀ آینده. آن این است که جعل معذریت و منجزیت یا جعل طریقیت بدون جعل معقول نیست. حکم ظاهری حتماً باید بازگشت بکند به یک حکم. حکم ظاهری حقیقتاً حکم هست. حکم به معنای تحریک و محرکیت و زاجریت و عدم زاجریت. و بدون بازگشت به محرکیت و زاجریت و امثال اینها معقول نیست، جعل طریقیت یا جعل معذریت و منجزیت. بنابراین ما ممکن است بگوییم اشکال دوباره عود می‌کند و این مطلب هست. حالا این را ملاحظه بفرمایید ببینیم اصل اشکال این‌که معذریت و منجزیت بدون جعل حکم معقول نیست، همچنین جعل طریقیت بدون جعل حکم معقول نیست، این را ان شاء الله در جلسۀ آینده به آن می‌پردازیم و این‌که آیا با توجه به این نکته این اشکالی که مطرح شده است اشکال چجوری باید پاسخ داده بشود این را ان شاء الله در جلسۀ آینده صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان